


Islamic Economics and the Problem of Money

Abdulhamid Mohammadi  / Associate Professor of Economics, University of Isfahan
Received: 2024/05/09 - Accepted: 2024/08/31 a.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir

Abstract

One of the important issues in Islamic economics is determining the nature of money. Using an analytical method, this article examines money in Islamic economics. Based on the research findings, the lack of an accurate understanding of the nature of money in Islamic economics has left the issues related to it unresolved. The reason for this problem, on the one hand, is the ontological and methodological errors in theorizing in neoclassical economics, which have also been transferred to the field of Islamic economics. On the other hand, this problem has its roots in the use of the framework of ancient metaphysics (based on the Aristotelian categories of substance-accident) in the analysis of the fungibility of money in economic jurisprudence. This is while modern metaphysics, within the framework of which conventional economics has been formulated in the modern era, is based on the concepts of subject and object. Therefore, the use of Aristotelian categories has been misleading. Meanwhile, the discussion of modern banking, credit money, debt pyramid, money creation and the function of interest at the macro level has created a new nature of money and interest rates that has made the use of economic categories of a commodity economy in theorization a mind-boggling one.

Keywords: money, Islamic economy, bank, interest rate, debt pyramid.

JEL classification: F40, F42, B41, B5.

اقتصاد اسلامی و مسئله پول

a.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir

عبدالحمید معرفی محمدی  / دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان

دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۰

چکیده

یکی از مسائل مهم در اقتصاد اسلامی تعیین ماهیت پول است. در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی به بررسی مسئله پول در اقتصاد اسلامی می‌پردازیم. بر اساس یافته‌های تحقیق، عدم تعیین دقیق ماهیت پول در اقتصاد اسلامی، باعث شده که مسائل مرتبط با آن نیز حل نشده باقی بماند. دلیل این مشکل، از یک سو، مربوط به خطاهای هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه در نظریه‌پردازی در اقتصاد نئوکلاسیک است که به حوزه اقتصاد اسلامی نیز منتقل شده است. این مشکل، از دیگر سو، ریشه در استفاده از چارچوب متافیزیک قدیم (مبتنی بر مقولات ارسطویی جوهر - عرض) در تحلیل مثلی - قیمی بودن پول در فقه‌الاقتصاد دارد. این در حالی است که متافیزیک مدرن که علم اقتصاد متعارف نیز در دوران مدرن در چارچوب آن صورت‌بندی شده است، مبتنی بر مفاهیم سوژه - ابژه است. لذا استفاده از مقولات ارسطویی گمراه‌کننده بوده است. در این میان بحث بانکداری مدرن، پول اعتباری، هرم بدهی، خلق پول و کارکرد بهره در سطح کلان، ماهیت جدیدی از پول و نرخ بهره را ایجاد کرده است که استفاده از مقولات اقتصادی یک اقتصاد کالایی در حوزه نظریه‌پردازی را رهزن ذهن ساخته است.

کلیدواژه‌ها: پول، اقتصاد اسلامی، بانک، نرخ بهره، هرم بدهی.

طبقه‌بندی JEL: F40, F42, B41, B5

در اکثر اقتصادهای امروزی درصد بالایی از پول موجود در اقتصاد، پول اعتباری خلق شده توسط سیستم بانکی است و درصد اندکی (کمتر از ۳ درصد) را سکه و پول کاغذی چاپ شده توسط بانک مرکزی و دولت تشکیل می‌دهد. اقتصاد پولی مدرن مبتنی بر یک سیستم ربوی قانونمند شده است که در آن خلق پول از هیچ، در سیستم بانکی، برای رسیدن به رشد اقتصادی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. ماحصل این سیستم، رشد روز افزون حجم پول و بدهی است. در دنیایی با چنین سیستم اقتصادی، مهم‌ترین مسئله‌ای که رودرروی یک جامعه اسلامی قرار می‌گیرد، مسئله ربوی بودن این سیستم است. این تصور وجود داشته است که در عمل، با حذف ربا از طریق عقود اسلامی، می‌توان بانک و در نهایت کل سیستم اقتصادی را اسلامی کرد. در حوزه نظری نیز شاهد ظهور گفتمان اقتصاد اسلامی در قالب فقه‌الاقتصاد و اسلامی کردن علم اقتصاد (متعارف) بوده‌ایم. ولی در ادامه خواهیم دید این گفتمان‌ها به دلایلی در حل مسئله پول (ماهیت پول و روش تحلیل آن) موفق نبوده است.

در دوران مدرن با شروع انقلاب علمی و فلسفی، شاهد ظهور منطق‌های جدیدی مثل منطق ریاضی در حوزه علم بوده‌ایم. قبل آن صرفاً با یک منطق واحد، یعنی منطق ارسطویی در حوزه دانش روبه‌رو بودیم. در دنیای اسلام نیز علوم اسلامی از جمله فقه مبتنی بر همین منطق عمل می‌کند. درحالی که در علوم مدرن (مثل اقتصاد) به دلایل روش‌شناختی این منطق (منطق ارسطویی) کنار گذاشته شد، در فقه‌الاقتصاد این منطق همچنان حاکمیت دارد. لذا از نظر روش‌شناختی، رویکرد فقهی که منطق ارسطویی بر آن حاکم است با منطق ریاضی حاکم بر اقتصاد جریان غالب، یعنی اقتصاد نئوکلاسیک سختی ندارد. لذا نتیجه این گفتمان نمی‌توانست علم اقتصاد اسلامی باشد، بلکه حداکثر می‌توانست فقه‌الاقتصاد در مواجهه با امور مستحدث باشد که کارکرد علم اقتصاد به مثابه یک علم مدرن را ندارد. علم مدرن در چارچوب متافیزیک مدرن معنا می‌یابد که متفاوت از متافیزیک قدیم (ارسطویی) است. متافیزیک مدرن با دکارت شروع می‌شود و با مفهوم سوژه (subject) و ابژه (object) پیوند خورده است. قبل از آن متافیزیک ارسطویی در علم حاکم بود که با مقولات جوهر و عرض پیوند دارد. مفهوم سوژه، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و زبان متفاوتی را برای علم مدرن رقم زد که علم اقتصاد نیز متأثر از آن است.

به عنوان مثال در فقه‌الاقتصاد، در برخورد با مسئله نرخ بهره یا ربا، متأثر از مفاهیم جوهر و عرض در متافیزیک ارسطویی از مفاهیم مثلی - قیمی استفاده می‌شود و این مسئله را به امری حقوقی در سطح خرد تقلیل می‌یابد، لذا وجه سیستمی و کلان اقتصاد در نظر گرفته نمی‌شود.

رویکرد دیگر یعنی اسلامی‌سازی اقتصاد اسلامی به این شکل بوده است که صورت اقتصاد نئوکلاسیکی در کلیتش پذیرفته می‌شود و سعی می‌شود با تغییر در بعضی مبانی آن نتایج اسلامی گرفته شود. در واقع از همان جعبه ابزار علم اقتصاد استفاده می‌شود. به عنوان مثال مدل‌های نئوکلاسیکی اقتصاد با توجه به الزامات اقتصاد اسلامی

حک و اصلاح می‌شود. این گفتمان نیز از ابتدا محکوم به شکست بود، هرچند هنوز ادامه دارد. دلیل شکست آن هم عدم توجه به الزامات هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در علم اقتصاد است. از نظر هستی‌شناختی، اقتصاد نئوکلاسیک دارای هستی‌شناسی فقیری است، به طوری که به موجودیت‌های کمی و ریاضی محدود می‌شود و بخش کیفی اقتصاد شامل ساخت نهادی را در نظر نمی‌گیرد. بر این مبنا نظام ارزشی، هنجارها و موقعیت خاص تاریخی و فرهنگی جامعه مد نظر قرار نمی‌گیرد. این در حالی است که آنچه در اقتصاد اسلامی به عنوان یک اقتصاد اخلاقی مهم است، همین وجه هنجاری و ارزشی آن است.

یکی از نکاتی که در مدل‌های اقتصاد متعارف وجود دارد و مدعیان اسلامی‌سازی به آن توجه نداشته‌اند، هستی‌شناسی پول در اقتصاد نئوکلاسیک است که نوعی پول کالایی را مفروض می‌گیرد. این پول نسبت به بخش واقعی اقتصاد خنثاست و این در خود نظریه پولی متعارف اشکالاتی روش‌شناسانه ایجاد می‌کند که تنها با ادغام نظریه پولی در نظریه ارزش قابل حل است. در اقتصاد متعارف ما مدل نئوکلاسیکی والراس را داریم که مبتنی بر یک اقتصاد بدون پول، یعنی اقتصاد کالایی است و پول صرفاً شمارنده است. برای تعریف پول و قیمت آن، یعنی نرخ بهره در این سیستم، باید نظریه پولی را در این ساختار والراسی ادغام کرد. لذا اقتصاد اسلامی در صورتی می‌تواند با کمک ابزار اقتصاد نئوکلاسیکی به مسئله نرخ بهره (به عنوان قیمت پول) بپردازد که ابتدا نظریه‌ای در باب ارزش و سپس نظریه‌ای در باب پول داشته باشد و در نهایت بتواند این دو نظریه را ادغام کند. این در حالی است که خود نظریه متعارف در انجام این مهم باز مانده است. راه حل برون‌رفت از این مسائل توجه به هستی‌شناسی پول در علم اقتصاد مدرن است که ضمن عبور از این مشکلات روش‌شناسانه با واقعیت پول در اقتصاد کنونی نیز همخوان باشد.

در ادامه ابتدا به کارهای انجام‌شده در مورد ماهیت پول می‌پردازیم. سپس به دو رویکرد متضاد به پول در علم اقتصاد، یعنی فلزگرا در برابر فرمان‌گرا می‌پردازیم تا در نهایت بیان کنیم پول در اقتصاد مدرن یک امر اعتباری است که با مفهوم خلق پول در سیستم بانکی و در یک هرم بدهی (پولی) هویت می‌یابد. لذا اسلامی‌سازی بانک‌ها صرفاً در قالب عقود و حذف صوری نرخ بهره، در خلأ نهادسازی‌های مرتبط، امکان‌ناپذیر است. در حوزه نظری نیز رویکرد نئوکلاسیکی به نرخ بهره به دلیل مشکلات ادغام نظریه پولی در نظریه ارزش، نمی‌تواند راهگشا باشد. همچنین نشان می‌دهیم روش سنتی فقه‌الاقصاد در پرداختن به موضوع پول به سوء فهم در مورد مفهوم نرخ بهره در اقتصاد اسلامی دامن زده است.

پیشینه پژوهش

ابوالحسنی و دیگران (۱۳۹۱) در مقاله «چیستی پول در اقتصاد اسلامی» در باب ماهیت پول به این نتیجه رسیده‌اند که پول نه کالا، نه دارایی و نه سرمایه است. پول نه عامل ذخیره ارزش، بلکه عامل انتقال ارزش است و درآمدزا نیز نمی‌باشد. نتیجه اینکه پول نه بازار دارد و نه قیمت و نه قابل مبادله است. لذا سفته‌بازی و ربا دادن پول نیز مجاز نیست.

توسلی (۱۳۹۴) در کتاب *تحلیل ماهیت پول و بنیان‌های اعمال سیاست پولی در اقتصاد اسلامی*، پول را مال اعتباری می‌داند و لذا احکام مال اعتباری را بر پول حاکم می‌داند. از نظر ایشان ارزش مبادله‌ای و نه مصرفی پول اهمیت دارد. پول قراردادی است که با جعل و اعتبار دولت پدید می‌آید. قانون ابتدا ذات آن را اعتبار می‌کند؛ سپس ارزش مبادله‌ای اولیه‌ای برابر با مقدار مشخصی از طلا برای آن در نظر می‌گیرد؛ سپس این پول را در گردش قرار می‌دهد. ایشان با تفکیک بین مال اعتباری و مالیت اعتباری ادعا دارند که مسئله مثلی - قیمی و لذا مسئله ضمان مال و جبران ارزش را که سایرین در حل آن عاجز بوده‌اند، حل کرده‌اند.

رجائی (۱۳۹۸) با بررسی تاریخی نظریات بهره و پول و نقد آنها استدلال می‌کند که از آنجا که مازاد ایجاد شده در فرایند تولید از آن کسی است که سرمایه در مالکیت اوست، لذا نظریات بهره، سود را توجیه می‌کنند نه نرخ بهره را. ایشان مشارکت در سود و زیان را کارآمدتر از سیستم بانک ربوی می‌دانند.

سبحانی و درودیان (۱۳۹۴) در مقاله «ارزیابی انتقادی رویکردهای موجود در هستی‌شناسی پول؛ ارائه تفسیری بدیل»، با تأکید بر وجه اعتباری پول و رد نظریه کالایی پول و البته نقد نظریه‌های اعتباری موجود، پول را در معنای جوهری، «مفهومی برای اندازه‌گیری ارزش» و در معنای عرفی، «نشانه‌گر ارزش» دانسته‌اند.

از نظر داوودی و دیگران (۱۳۸۷) پول ارزش مبادله‌ای خالص است و چیزی را می‌توان پول نامید که حافظ این ارزش مبادله‌ای باشد. پول بیانگر مالیت مال است. ارزش مبادله‌ای در آنچه به‌طور بالقوه قرار است پول بشود وجود دارد و با انتخاب مردم این قوه به فعل درمی‌آید.

نعمتی و دیگران (۱۳۹۹) با بیان اینکه مثلثیت تأمین‌کننده وظیفه دوم (سنجش ارزش) و قیمی بودن تأمین‌کننده وظیفه سوم (ذخیره ارزش) است، نتیجه می‌گیرند که طرفداران نظریه ارزش اسمی صرفاً به وظیفه دوم و طرفداران نظریه قدرت خرید صرفاً به وظیفه سوم توجه داشته‌اند. لذا نظریه جامعی که هر دو وظیفه را جمع کند، در این زمینه حاصل نشده است.

۱. مبانی نظری

۱-۱. رویکرد فرمان‌گرا (chartalist) در برابر رویکرد فلزگرا (metallist)

در اندیشه اقتصادی در مورد پول دو مکتب عمده فلزگرا و فرمان‌گرا در برابر یکدیگر قابل تمایز است. منطق رویکرد فلزگرا، منطق حداقل کردن هزینه در یک اقتصاد کالایی است که در آن ماهیت پول با یک کالای معیار؛ مثل طلا همانند تلقی می‌شود. البته این کالای معیار، یعنی طلا می‌تواند با سند تحویل طلا جایگزین شود و این سند همان کارکرد را داشته باشد. لذا منشأ پول، بازار است و وجود پول مستلزم وجود مبادله در بازار است. در واقع پول راه‌حل مسائل عارض بر یک اقتصاد تهاتری است. این رویکرد در اقتصاد ارتدوکس نیز دنبال می‌شود. طیفی از اتریشی‌ها، نئوکلاسیک‌ها و پولیون از این رویکرد استفاده می‌کنند. در این رویکرد ارزش پول به‌واسطه کمیابی است و این کمیابی یا از طریق کمبود طبیعی طلا تأمین می‌شود و یا در مورد پول فیات (Fiat) به‌واسطه سیاست پولی که مقدار عرضه پول را در تعادل با تقاضا حفظ می‌کند.

از نظر روش شناختی رویکرد فلزگرا فردگرایانه بوده و از چهره‌های شاخص آن نیز منگر (menger) (۱۸۹۲) است. اگرچه در سطح کلان با نظریه مقداری شناخته می‌شود، اما نگاه مکانیستی و شیء‌انگارانه حاکم بر این رویکرد نه تنها سعی می‌کند وجه خرد و کلان پول را آشتی دهد، بلکه حتی پول را خنثا در نظر می‌گیرد، گویی که بر بخش واقعی یا کالایی اقتصاد بی‌تأثیر است (البته به اصطلاح در بلندمدت). مهم‌ترین کارکرد پول در این رویکرد همان کارکرد واسطه مبادله بودن است که منجر به کاهش هزینه مبادله برای یک عامل حداقل‌کننده هزینه است. این نگاه به ماهیت پول نه لزوماً با داده‌های تاریخی منطبق است و نه با منطق اقتصاد، با این وجود بسیار مورد توجه مکتب ارتدوکس اقتصاد بوده است. شاید دلیل آن به روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیک مربوط می‌شود که جهانی از کالاها را در نظر می‌گیرد که در آن پول صرفاً یک کالای شمارنده و عملاً خنثاست.

در رویکرد فرمان‌گرا پول یک سند قانونی (Legal tender) است که توسط حاکمیت یا دولت اعتبار می‌یابد. در واقع اقتدار حاکم است که پول را ایجاد و استفاده از آن را الزام‌آور می‌کند. در اینجا هر نوع مبادله بازاری، پول را پیش‌فرض می‌گیرد نه اینکه علت آن باشد. این رویکرد اگرچه در طیف هترودکس قرار می‌گیرد، اما امروزه در قالب «نظریه پولی مدرن» (Modern monetary theory) و «نظریه اعتباری پول» (Modern monetary theory)، ادبیات تأثیرگذاری را ایجاد کرده و از چهره‌های شاخصی چون نپ (knapp)، کینز (keynes)، اینس (Innes)، شومپیتر (Schumpeter) تا طیفی از پساکینزین‌ها متأثر بوده است. اولین چهره شاخص در این رویکرد نپ (۱۹۷۳) می‌باشد که نظریه دولتی پول را مطرح کرد. در این رویکرد پول برساخته دولت و وسیله‌ای برای پرداخت است که دولت به آن اعتبار داده تا بدهی‌ها بر مبنای آن تسویه شود. از جمله این بدهی‌ها مالیات است که بدهی به دولت تلقی می‌شود. البته به تبع آن بدهی‌های بخش خصوصی نیز بر مبنای همین پول قابل تسویه می‌شوند. البته این اعتماد به دولت برای قبول اسکناس دولتی به عنوان پول / بدهی، قابل تسری به سیستم بانکی نیز می‌باشد. اگر دولت اسکناس / بدهی منتشره آنها را به عنوان بدهی خود بپذیرد، در اینجا کارکرد «وسیله پرداخت بودن» (Means of payments) پول مهم است.

۱-۲. نظریه اعتباری پول

یک رویکرد نزدیک به رویکرد فرمان‌گرا در باب ماهیت پول، نظریه اعتباری پول است. چهره شاخص این رویکرد اینس (۲۰۰۴) می‌باشد که منشأ پول را پرداخت خون‌بها و لذا منشأ پول را یک امر اجتماعی می‌داند. به گفته اینس از نظر منطقی کالا نه در مقابل کالا یا یک واسطه مبادله، بلکه در برابر اعتبار معامله می‌شود و این اعتبار / بدهی نتیجه یک معامله است. اگر فروشنده باشیم، طلبکار و اگر خریدار باشیم، بدهکار می‌شویم و بعد این اعتبار / بدهی با یکدیگر تسویه می‌شود. در واقع بازار در اینجا به مثابه اتاق تسویه پایاپای عمل می‌کند و تجارت فرع بر این فرایند خلق اعتبار / بدهی و تسویه آن است. در اینجا کارکرد واحد محاسبه بودن پول مهم است. در واقع پول رابطه‌ای اجتماعی است که البته بعداً دولت می‌تواند آن را تأیید کند.

در واقع دولت نیز با مخارج خود ایجاد بدهی می‌کند که بعداً با مالیات قابل تسویه است. لذا منشأ پول، اعتباری است که هم امکان مبادله بازاری و هم امکان پرداخت‌های دولتی را فراهم می‌کند. از این حیث نظریه اعتباری پول به نوعی با نظریه دولتی پول سازگار است. بنابراین منشأ پول را باید در بدهی جست و این بدهی به شکل تاریخی توسط حاکمیتی که می‌توانسته اعمال مالیات نماید و دیگران را بدهکار کند، شکل گرفته و سپس در بخش خصوصی نیز رواج یافته است. پول نه تنها ریشه در بازار ندارد، بلکه شرط امکان وجود بازار است. حتی قیمت‌ها نیز می‌توانسته است که در حاکمیت‌های نخستین توسط دولت و دستوری تعیین شده باشد. این خلاف استدلال‌های اقتصاددانان جریان اصلی است که در آن کل داستان اقتصاد از مبادله تهاتری و انتخاب یک پول کالایی به عنوان شمارنده آغاز می‌شود تا قیمت‌های اسمی را تعیین کند. در رویکرد فرمان‌گرا یا اعتباری به پول آنچه مهم نیست، شکل مادی پول است و آنچه اصالت دارد اعتبار / بدهی است که به عنوان یک رابطه اجتماعی بین افراد با یکدیگر یا بین افراد و دولت برقرار است. لذا پول ارزش ذاتی ندارد، بلکه محل اعتبار است.

کینز (۱۹۷۶) نیز در کتاب *رساله‌ای در باب پول* به مفهوم اعتباری پول تأکید دارد و آن را پول حسابی (Money account) می‌نامد که به همراه خلق بدهی (Debt) به وجود می‌آید. این نوع پول از نظر کینز یک قرارداد برای پرداخت‌های معوق یا «لیست قیمت» برای قراردادهای خرید و فروش است. پول حسابی توسط اقتدار حاکمیت یا دولت رسمیت می‌یابد و حتی پولی که تحت سیستم استاندارد طلا نیز تعریف می‌شود، همانا پول دولتی است. بر این مبنا هر نوع بدهی خصوصی که در سیستم بانکی تولید می‌شود نیز ولو اینکه دولت آن را پول اعلام نکرده باشد در سیستم تسویه اعتباری به کار می‌رود و همان کارکرد پول را دارد. پول به این خاطر ارزش دارد که پذیرش دارد و این پذیرش به خاطر قدرت و مشروعیت دولت در اخذ مالیات است. دولت در رأس یک «هرم پولی» خود بازیگر اصلی است؛ چراکه سیاست مالی با ایجاد بدهی عملاً به سیاست پولی تبدیل می‌شود؛ چه از طریق چاپ پول و انتشار اوراق قرضه و یا حتی اعمال مالیات.

این‌گام (Ingham) (۲۰۰۴) چهره‌ای شاخص در حوزه جامعه‌شناسی پول است که او نیز پول را رابطه‌ای اجتماعی می‌داند که بیانگر روابط قدرت در جامعه است. او نیز به تبع کینز به پول حسابی باور دارد و آن را شرط ایجاد قراردادهای بدهی و لیست قیمت‌ها و لذا شرط امکان مبادلات چندگانه و بازار می‌داند. از نظر این‌گام پول به شکل اجتماعی تولید، به عنوان یک پیمان پذیرفته و با اعتماد پابرجا می‌ماند. این رابطه یک ادعا یا اعتبار است که به شکل اجتماعی تقویم می‌شود و مستقل از فرایند تولید و مبادله کالاهاست. پول یک ادعا یا اعتبار در برابر کالای تولیدشده در جامعه و یا ناشر اعتبار (حاکمیت، بانک...) است. پول توانایی آن را دارد که بتواند بدهی ناشر آن را تسویه کند.

از نظر این‌گام سرمایه‌داری سیستمی است که در آن بدهی خصوصی در سیستم بانکی تبدیل به پول (بدهی عمومی) می‌شود و این کار با خلق هم‌زمان وام / سپرده انجام می‌شود. در این نگاه به پول، پول هیچ ارتباطی

به ارزش ذاتی حامل آن ندارد، بلکه صرفاً یک رابطه اجتماعی است که روابط قدرت بین طلبکار / بدهکار را نشان می‌دهد. این قدرت است که تعیین می‌کند که پول، پول باشد یا نه. حال این قدرت، می‌تواند قدرت سیاسی باشد یا قدرت مردم. البته قدرت دولت متمرکز است و انحصار اعمال خشونت و مالیات دارد، اما مردم قدرت متمرکز ندارند، اما اعتماد آنها به پول ملی مهم است.

۳-۱. ادغام نظریه پولی در نظریه ارزش

برای فهم پول در اقتصاد باید رابطه نظریه ارزش با پول مشخص شود. در اقتصاد متعارف با تعریف پول به کالای شمارنده و طرح خنثایی پول، این مسئله محل شده است. بر اقتصاد پولی متعارف یک خطای روش‌شناسانه حاکم است؛ یعنی چون پول در دستگاه والراسی از نظر روش‌شناختی یک کالا محسوب می‌شود از نظر هستی‌شناختی هم کالا محسوب شده است. وقتی پول کالا باشد پس ارزش ذاتی هم دارد و کمیّت مشخصی نیز خواهد داشت. در واقع در اقتصاد متعارف یک الزام روش‌شناختی یک تعهد هستی‌شناسانه (Ontological commitment) ایجاد کرده است. از سویی در نظریه نئوکلاسیکی این الزام وجود دارد که نظریه پولی و نظریه ارزش در هم ادغام شود تا کل نظریه سازگار شود. اگر این ادغام صورت نگیرد به دوگانگی کلاسیک‌ها باز می‌گردیم و دیگر عملاً سؤال از ماهیت پول بی‌ربط می‌شود؛ چون پول خنثا خواهد بود و نقشی در اقتصاد واقعی نخواهد داشت. اگر پول کالا باشد در نهایت در تعادل با سایر کالاها قرار می‌گیرد و فقط قیمت‌های نسبی را به قیمت‌های مطلق تبدیل می‌کند.

اما چرا این مسئله از نظر اقتصاد اسلامی مهم است؟ این ادغام به ما کمک می‌کند ارتباط بین بخش حقیقی با بخش اسمی اقتصاد یا ارزش کالا با قیمت پول را به‌دست آوریم. لذا مسائلی مثل مسئله نرخ بهره و مسئله مثلی - قیمی در اقتصاد اسلامی امکان پاسخ می‌یابد. یکی از مسائل دیرپا و لاینحل در اقتصاد اسلامی، مسئله مثلی - قیمی و روی دیگر سکه آن مسئله رباست که باعث رهزنی ذهن مدعیان اقتصاد اسلامی شده و تا کنون پاسخ مناسبی نیز نیافته است. حل این مسئله در گرو وجود یک نظریه ارزش در اقتصاد اسلامی است.

۴-۱. مسئله مثلی - قیمی و مفهوم ارزش در اقتصاد اسلامی

ارسطو (۱۳۷۷) در کتاب /خلاق نیکوماخوس زمانی که می‌خواهد نظریه ارزش را برای اولین بار در اندیشه اقتصادی طرح کند از عدالت دوجانبه صحبت می‌کند. در واقع بحث ارزش و قیمت را که یک مسئله اقتصادی است به مسئله عدالت (دوجانبه) (Reciprocity) که یک موضوع اخلاقی است گره می‌زند. از نظر ارسطو، یک مبادله زمانی عادلانه است که در آن برابری ارزش‌ها برقرار باشد، یعنی آنچه داده می‌شود با آنچه گرفته می‌شود برابر باشد. به زبان فقهی، مقوم مثلیت، ارزش است. این مسئله در مورد هر نوع معامله‌ای از جمله قرض دادن نیز صادق است. دائن باید عین شیء را به مدیون بدهد. اگر شیء موضوع دین، یک شیء فیزیکی و همگن باشد، می‌تواند مثلش برگردانده شود، ولی اگر کالا ناهمگن و مثلش قابل استیفا نباشد، قیمتش پرداخته می‌شود؛

چون قیمتش در بازار مشخص است و تعیین دارد، یعنی ارزش آن قابلیت «تعیین هویت» (Identification) دارد. در هر حال ارزشی که داده می‌شود با ارزشی که برگردانده می‌شود باید برابر باشد.

ولی آیا این معادله در مورد پول هم صادق است؟ اگر پول کالا باشد مثل بقیه کالاها این معادله همچنان صادق است؟ مثلاً اگر پول از جنس طلا باشد، می‌توان یک سکه طلا را قرض گرفت و همان را بازگرداند، ولی اگر پول طلا نباشد و مثلاً پول اعتباری یا اسکناس باشد، مشکل آغاز می‌شود؛ چراکه دیگر پول شیء فیزیکی نیست که هویتش با اندازه‌گیری صفاتش قابل تعیین باشد. کالا هم نیست که ارزشش با قیمتش تعیین شود. لذا این سؤال مطرح می‌شود که ارزش و قیمت پول چیست؟ ارزش پول قدرت خرید آن است و قیمت پول همان ارزشش است. در واقع در مورد پول ارزش و قیمت یکی است و برابر با قدرت خرید آن است. اما ارزش پول یا قدرت خرید آن چگونه تعیین می‌شود؟ پول کاغذی یا اعتباری واحد محاسبه است، ولی لزوماً ذخیره ارزش نیست؛ چراکه ارزش این پول (مثلاً بر اثر تورم) تغییر می‌کند و این تعیین ارزش پول را با مشکل مواجه می‌کند.

در اقتصاد اسلامی، مسئله مثلی - قیمی در مورد پول و مسئله همبسته با آن، یعنی مسئله نرخ بهره (ربا) علی‌الاصول یک مسئله حقوقی یا فقهی تصور شده است و نه مسئله‌ای اقتصادی؛ یعنی در قالب مسئله ضمان بین دائن و مدیون برای ادای دین وقتی که دین پول باشد، تعریف شده است. اگر دین یک کالا باشد می‌توان مثل آن را برگرداند و اگر مثل آن در دسترس نباشد قیمت آن برگردانده می‌شود. اما قیمت کالا چگونه تعیین می‌شود؟ از طریق نظریه ارزش یا در عمل از طریق بازار. اگر بازار قیمت را بدهد که مسئله حل است و البته بازار قیمت کالا را مشخص می‌کند و نه پول را. حال اگر دین، پول اعتباری باشد به دلیل متغیر بودن ارزش پول اعتباری در یک اقتصاد پولی، نمی‌توان ارزش اسمی پول را به عنوان مثل آن برگرداند؛ چراکه قاعده برابری ارزش‌ها به هم می‌خورد و دیگر عدالت دوجانبه برقرار نخواهد بود، مگر اینکه قیمت آن را برگرداند؛ لذا قیمت پول را باید دانست. پس باید یا بازار پول داشته باشید تا قیمت پول را داشته باشید و یا نظریه‌ای در باب تعیین قیمت پول. ولی در اقتصاد اسلامی نمی‌توانید بازار پول داشته باشید؛ چراکه بدون قبول نرخ بهره (ربا) نمی‌توان بازار پول داشت. پس برای حذف نرخ بهره و بازار پول، مجبور به داشتن نظریه‌ای هستیم که ارزش پول را مشخص کند.

در اقتصاد متعارف این مسئله قابل حل می‌شود در صورتی که نظریه ارزش و نظریه پولی قابل ادغام در یکدیگر باشند، ولی در ادامه خواهیم دید که حتی در اقتصاد متعارف هم چنین اقدامی میسر نشده است. لذا اگر اقتصاد اسلامی مبنایش در استدلال، اقتصاد متعارف باشد به طریق اولی به نتیجه نمی‌رسد. در اقتصاد متعارف ما یک نظریه ارزش داریم به نام نظریه والراس - ارو - دبرو که در آن وجود قیمت‌های نسبی تعادلی و بهینگی پارتو در یک اقتصاد کالایی و بدون پول به دست می‌آید. این قیمت‌های نسبی به دست آمده نشان‌دهنده کمایی یا نرخ نهایی جانشینی بین کالاهاست. سپس پول به عنوان یک شمارنده و موجود خنثا به آن اضافه می‌شود. ولی اگر قرار باشد پول در این سیستم تعریف شود و قیمت مثبتی هم داشته باشد، باید یک معادله دیگر به مجموعه معادلات کالایی اضافه شود.

معادلات نظریه ارزش یا معادلات تولیدند (تکنولوژی) یا معادلات مصرف‌اند (ترجیحات). لذا کالایی که مطلوبیت ایجاد می‌کند می‌تواند در آنها وارد شود، ولی پول مطلوبیت ذاتی ندارد که بتواند وارد این معادلات شود. امکان تولید خصوصی آن هم وجود ندارد. فرض ختثایی پول در نظریه مقداری هم به این دلیل است که با تغییر مقدار پول، قیمت‌های نسبی ثابت بماند. در واقع در نظریه متعارف، پول نتیجه منطقی نظریه ارزش است، نه موجودیتی در دنیای واقعی. بنابراین حتی در نظریه متعارف نیز به دلیل عدم امکان ادغام نظریه پولی در نظریه ارزش، قیمت پول از نظر تئوریک قابل تعیین نیست. لذا صرفاً می‌توان در عمل قیمت پول را نرخ بهره در بازار پول در نظر گرفت؛ یعنی این مسئله راه‌حل نظری ندارد و صرفاً راه‌حل عملی دارد. به‌طور خلاصه، قیمت پول از نظر تئوریک نامعلوم و از نظر عملی مستلزم وجود بازار پول (و لذا پذیرش نرخ بهره یا ربا) است.

در واقع مسئله مثلی - قیمی و مسئله ربا در اقتصاد اسلامی دو روی یک سکه است. عده‌ای مقوم مثلثیت در پول را قدرت خرید گرفته‌اند که این نیز محل اشکال است، ولی نه لزوماً اشکال فقهی، بلکه اشکال اقتصادی؛ چون تعیین قدرت خرید از نظر فنی مبتنی بر روش‌شناسی‌های متفاوتی است که لزوماً مثل یا قیمت را باز نمی‌گرداند و ممکن است بیشتر یا کمتر از آن باشد. همچنین در اینجا به جای اینکه قیمت کالا را با پول تعیین کنیم، ارزش پول را با قیمت کالا تعیین کرده‌ایم. اگر هم با شاخص تورم، تورمزدایی انجام شود، تفاوت زیادی با تعدیل با نرخ بهره اسمی ندارد؛ چون طبق رابطه فیشر (Fisher) (۱۹۷۱) این دو از نظر تئوریک هم‌بسته‌اند. اما نکته مهم‌تر این است که اگر در کاهش ارزش پول باید دائن جبران شود، پس باید همه مردم جبران شوند که ارزش پولشان کم شده است. از طرفی در شرایط تورمی گروه وام‌گیرندگان (اگر به قصد سفته‌بازی و نه مصرف وام گرفته باشند) به دلیل کاهش ارزش دین، ضرر نمی‌کنند، بلکه سود می‌برند؛ چون در شرایط تورمی قیمت دارایی‌ها بیش از تورم (یا نرخ بهره اسمی) افزایش می‌یابد. همچنین در شرایطی که پول دیگر ذخیره ارزش نیست، مثلثیت اسمی بی‌معناست و مثلثیت قیمی نیز همان قدرت خریدی است که اندازه‌گیری آن مستلزم تورمزدایی است که استفاده از نرخ بهره را مفروض گرفته است. بنابراین حل مسئله مثلی - قیمی یا ربا (نرخ بهره) در مورد پول مستلزم داشتن ارزش یا قیمت پول است که خود مستلزم ادغام نظریه پولی در نظریه ارزش است و چون این ادغام صورت نگرفته، این مسئله از جنبه نظری در اقتصاد متعارف قابل حل نیست. از نظر عملی نیز جبران کاهش ارزش با هر شاخص تورمزدایی، نرخ بهره (ربا) یا بازار پول را مفروض می‌گیرد که نقض غرض است. پس ما با یک مسئله فقهی مواجه هستیم که ماهیت اقتصادی دارد، ولی راه‌حلی نظری در نظریه متعارف نیز نمی‌یابد. البته راه‌حل عملی نیز نمی‌یابد؛ چراکه مستلزم وجود بازار پول (یعنی قبول نرخ بهره / ربا) است که از نظر اسلامی نامشروع است. اما چرا این مسئله از منظر فقه‌الاقصاد نیز نه تنها لاینحل مانده، بلکه همان‌طور که در ادامه خواهیم دید رهن اذهان نیز بوده است؟ این به نوع متفاوتی حاکم بر فقه‌الاقصاد مربوط می‌شود.

۱-۵. متافیزیک مدرن در برابر متافیزیک ارسطویی

ماهیت پول در طول تاریخ تحول یافته است. زمانی پول، کالا (طلا، نقره و...) بود و اکنون اعتبار محض است. در مورد پول یک مسئله هستی‌شناختی داریم که تغییر در ماهیت پول در دنیای واقعی است، ولی یک مسئله روش‌شناختی نیز داریم که به نوع نگاه اقتصاد مدرن و معرفت‌شناختی آن مربوط می‌شود؛ یعنی اینکه این پول تغییر ماهیت یافته چگونه در عالم نظریه توسط اقتصاددانان بازنمایی می‌شود. در مورد اخیر است که تغییر متافیزیک در دوران مدرن که با دکارت آغاز و در آن مفهوم «سوژه» برجسته می‌شود اهمیت می‌یابد. در این متافیزیک هر نوع شناختی از منظر یک سوژه معنا می‌یابد و «جوهر» مستقلی برای اشیای جهان خارج نمی‌توان قائل شد. از نتایج این نگاه در علم اقتصاد، نظریه ذهنی ارزش است که مبنای نظریه ارزش نئوکلاسیکی است، یعنی بدون مفهوم سوژه نمی‌توان از مفهوم ارزش در علم اقتصاد سخن گفت؛ چراکه کالاها اصولاً ارزش ذاتی ندارند. لذا استفاده از مفهوم جوهر که تداعی‌کننده یک ارزش ذاتی است در علم اقتصاد گمراه‌کننده است.

در علم فقه برای استدلال از منطقی صوری یا ارسطویی استفاده می‌شود که در چارچوب متافیزیکی ارسطویی معنا می‌یابد؛ بنابراین در آن از مقولات ارسطویی «جوهر و عرض» برای توصیف اشیای جهان استفاده می‌شود، یعنی هر شیء در جهان خارج جوهری است که اعراض بر آن حمل می‌شود؛ مثلاً در مسئله ضمان، بازگشت ارزش طبق «عدالت دوجانبه ارسطویی» همانا بازگشت جوهر کالا است که در کالا ثبات دارد و جزء ذات شیء است نه عرض آن. حال این جوهر اگر عین کالا موجود باشد، می‌شود مثل همان کالا، اگر عین کالا موجود نباشد، باید ارزش معادل آن یا قیمت آن را پرداخت کرد که می‌شود قیمت کالا. پس ارزش کالا می‌شود جوهر آنکه باید برگردانده شود.

اما جوهر پول چیست؟ کالا یک ارزش مصرفی دارد و یک ارزش مبادله‌ای. در مورد پول کاغذی گفته می‌شود که ارزش مصرفی ندارد و لذا ارزش مبادله‌ای خالص دارد. حال سؤالی که پیش می‌آید این است که مقوم مثلیت یا مصداق این جوهر چیست؟ ارزش اسمی پول (عدد روی پول) یا ارزش واقعی آن (قدرت خرید)؟ عده‌ای از فقها (مثل آیت‌الله سیستانی) جوهر پول یا مقوم مثلیت را ارزش اسمی پول می‌دانند (رهبر و خطیبی، ۱۳۹۶، ص ۱۵)، یعنی جوهر را عدد نوشته‌شده روی پول تلقی می‌کنند. در این حالت جوهریت نشان‌دهنده عدد روی پول خواهد بود و نه ارزش پول و این به‌ویژه در یک اقتصاد تورمی که ارزش پول رو به کاهش است، می‌تواند محل اشکال تلقی شود. عده‌ای دیگر از فقها (مثل شهید صدر، آیت‌الله بهجت، آیت‌الله گیلانی، آیت‌الله بجنوردی، آیت‌الله شاهرودی و...) جوهر پول یا مقوم مثلیت را ارزش واقعی یا ارزش مبادله‌ای پول می‌دانند (رهبر و خطیبی، ۱۳۹۶، ص ۱۵؛ توسلی، ۱۳۹۴). لذا آنچه مورد ضمان است، همان ارزش مبادله‌ای است. ارزش مبادله‌ای پول را هم قدرت خرید در نظر می‌گیرند. لذا مثلیت در قدرت خرید است. یا قدرت خرید را جوهر یا همان موضوع ضمان تلقی می‌کنند.

عده‌ای از فقها پول را دارایی یا مال شمرده‌اند که در اینجا دوگانه دیگری نیز بر طبق همین مقوله جوهر - عرض به وجود می‌آید به نام دوگانه مال - مالیت، یعنی جوهر دارایی مال است و مالیت بر آن عارض می‌شود. حال پول مال است یا مالیت؟ باز اینجا در مورد پول کاغذی مال و مالیت یکی می‌شود. لذا موضوع ضمان مال یا مالیت می‌شود که باز همان قدرت خرید خواهد بود. البته عده‌ای حتی در مورد پول، مال و مالیت را تفکیک کرده‌اند (توسلی، ۱۳۹۴) و جوهریت و لذا مثلیت را در مال می‌دانند و نه در مالیت.

در چنین متافیزیکی نرخ بهره هرگونه اضافه‌ای بر جوهر اولیه است؛ لذا استفاده از مفهوم مثلی - قیمی روشی است برای اینکه این اضافه در معامله اتفاق نیفتد. نکته اینجاست که استفاده از مقوله جوهر و عرض در این زمینه گمراه‌کننده است و نه تنها مسئله مثلی - قیمی، بلکه سایر مسائل از جمله مسئله نرخ بهره را حل نمی‌کند. در اقتصاد مدرن هستی پول تغییر کرده و دیگر کالا نیست. مقولات علم اقتصاد مدرن نیز مبتنی بر متافیزیک مدرن تغییر یافته است. متافیزیک مدرن سوژه‌محور است و مقولات خاص خود را دارد. استفاده از مقولات متافیزیک ارسطویی در علم مدرن نه تنها حلال مشکل نیست، بلکه گاهی گمراه‌کننده است. در متافیزیک سوژه‌محور مدرن مقوله جوهر تبدیل به مفهوم سوژه می‌شود و همه مفاهیم از منظر سوژه مورد صورت‌بندی قرار می‌گیرد؛ به این معنا که آنچه هستی می‌یابد و مورد شناخت قرار می‌گیرد، باید از منظر این سوژه عینیت یافته باشد تا امکان شناسایی و تعیین هویت داشته باشد، یعنی با معرفت‌شناسی جدیدی متفاوت از قدیم مواجه هستیم. لذا حل مسئله مثلی - قیمی بودن پول در متافیزیک ارسطویی و با استفاده از مقولات جوهر - عرض یک نوع خطای روش‌شناسانه است. در ادامه خواهیم دید که در اقتصاد مدرن، پول در ارتباط با تأسیس نهاد بانک و ایجاد سیستم بانکی، «هستی» جدیدی می‌یابد که با پول کالایی کاملاً متفاوت است. در چنین فضایی نرخ بهره (ربا) نیز مفهوم متفاوتی می‌یابد.

۵. هستی‌شناسی پول و ماهیت بانک: هرم بدهی و حسابداری دابل

یکی از مفاهیم کلیدی که بر مبنای نظریه اعتباری پول قابل طرح است و در ادبیات پساکینزی نیز به آن اشاره شده است، مفهوم هرم پولی است (فولی، ۱۹۸۷؛ بل، ۲۰۰۱؛ مهرلینگ، ۲۰۱۲). در نظریه اعتباری پول، پول به عنوان یک وعده به پرداخت (I owe you) (IOU) تلقی می‌شود و این وعده توسط هر عامل اقتصادی قابل ایجاد است. البته این وعده به پرداخت در صورتی به پول تبدیل می‌شود که دیگران آن را قبول کنند. بنابراین ما در اقتصاد یک سلسله‌مراتب پولی خواهیم داشت که به مثابه یک هرم چندلایه عمل می‌کند که درجه پذیرش پول در هر لایه متفاوت است. در رأس هرم، مقبول‌ترین نوع پول قرار خواهد داشت (بل، ۲۰۰۱) که می‌تواند طلا یا دارایی‌های بانک مرکزی باشد. این هرم را می‌توان به سه لایه تقسیم کرد: در لایه اول بانک مرکزی؛ در لایه دوم سیستم بانکی و در نهایت در لایه سوم بخش خصوصی (شرکت‌های مالی غیر بانکی) قرار دارند. در هریک از این لایه‌ها، نهادهای اقتصادی، ترازنامه (Balance sheet) مربوط به خود را دارند و پول اعتباری در کل هرم، هم‌زمان به شکل دارایی و بدهی

عمل می‌کند؛ لذا دارایی‌ها (به جز طلا) در کل اقتصاد یکدیگر را خنثا می‌کنند؛ مثلاً پول پر قدرت هم‌زمان بدهی بانک مرکزی و دارایی سیستم بانکی است و یا سپرده هم‌زمان بدهی سیستم بانکی و دارایی بخش خصوصی است. در واقع از منظر ترازنامه، بدهی یک عامل یا نهاد در سطح بالاتر، دارایی یک نهاد یا عامل در سطح پایین‌تر است. در این هرم پولی، پول به عنوان یک دارایی نقد تابع دو اصل می‌باشد: اصل کمیابی (scarcity) و اصل کشش‌پذیری (elasticity). اصل کمیابی به این دلیل حاکم است که عوامل اقتصادی در هر لایه نمی‌توانند مقدار پول در لایه بالاتر را تغییر دهد؛ لذا همواره یک محدودیت از سمت لایه بالاتر نسبت به لایه پایین‌تر وجود دارد؛ مثلاً سیستم بانکی نمی‌تواند مقدار پول پر قدرت را افزایش دهد. اصل کشش‌پذیری به این معناست که عوامل در هر سطح هرم می‌توانند مقدار اعتبار (پول) را در سطح خودش یا سطوح پایین‌تر افزایش دهند، البته به شرطی که بتوانند در طول زمان با قرض گرفتن ترازنامه خود را متعادل نگاه دارند (مهرینگ، ۲۰۱۲).

بنابراین در این هرم، پول از جنس بدهی است و می‌توان آن را «هرم پولی» یا «هرم بدهی» نامید. در این هرم، خلق پول زمانی اتفاق می‌افتد که بدهی یک عامل اقتصادی بتواند خودش را در حساب دارایی عامل دیگری تعریف کند و این ممکن نیست، مگر در چارچوب حسابداری دویل. بانک در این نوع حسابداری، نهادی است که به عنوان یک واسطه است نه بین‌پس‌اندازکننده (سپرده‌گذار) و سرمایه‌گذار (وام‌گیرنده)، بلکه بین بخش حقیقی اقتصاد (بنگاه و خانوار) و بانک مرکزی. نهاد بانک در بخش اسمی اقتصاد قرار می‌گیرد و بر فراز بخش واقعی؛ لذا بانک بین بنگاه و خانوار واسطه نیست. هستی‌شناسی جدید پول را باید در ترازنامه بانک و در نهایت سیستم بانکی جست‌وجو کرد. در ادبیات اقتصادی و بانکداری سه نظریه در مورد ماهیت بانک وجود دارد (ورنر، ۲۰۱۴). در رویکرد مرسوم که مبتنی بر «نظریه واسطه‌گری مالی» است فرض می‌شود که بانک‌ها واسطه بین سپرده‌گذار و وام‌گیرنده هستند. در این رویکرد نقش سیستم بانکی هدایت پس‌اندار خانوارها به سرمایه‌گذاری بنگاه‌هاست. در این رویکرد بانک، پول از پیش موجود در قالب سپرده را وام می‌دهد. حتی شهید صدر (۱۳۸۹) نیز چنین تصویری از بانک دارد و نوع ربوی آن را رد و نوع غیر ربوی آن را تأیید می‌کند. در رویکرد دوم فرض می‌شود اگرچه هر بانک به تنهایی واسطه وجوه است، اما سیستم بانکی به‌طور کلی قادر به خلق پول در کل اقتصاد است. این رویکرد «نظریه بانکداری ذخیره جزئی» یا دیدگاه «ضریب فزاینده» پولی نام دارد. در این دیدگاه، بانک در صورتی می‌تواند وام دهد که از قبل ذخیره اضافی داشته باشد.

در رویکرد سوم هر بانک به تنهایی قادر است خلق پول (اعتبار) از هیچ داشته باشد. این نظریه، «نظریه خلق اعتبار» بانکی نام دارد. در این رویکرد که مبتنی بر حسابداری دویل قابل فهم است، یک بانک با وام دادن به یک عامل اقتصادی، هم‌زمان برای او ایجاد سپرده می‌کند؛ یعنی نه پس‌اندازی از پیش موجود هست که وام داده شود (رویگرد اول)، نه ذخیره پول پر قدرت مبنای وام دهی است (رویگرد دوم)، بلکه بانک بر مبنای حسابداری دویل،

یک دارایی (وام) و یک بدهی (سپرده) را در ترازنامه خود ثبت می‌کند. نه نیازمند قرض پول از سپرده‌گذار است و نه نیازمند کاستن از ذخایرش در بانک مرکزی است. البته ممکن است گفته شود در رویکرد دوم محدودیت ذخایر بانک مرکزی، امکان خلق پول را به‌ویژه برای یک بانک مشخص از بین می‌برد. این تفکر ریشه در نگاه نظریه مقداری به پول دارد که پول را یک کالا یا شیء دارای مقدار قابل کنترل با بانک مرکزی تصور می‌کند. این در حالی است که بانک مرکزی فقط توان هدف‌گذاری نرخ بهره را دارد؛ لذا بانک در صورت کمبود ذخایر می‌تواند از بازار بین بانکی یا از خود بانک مرکزی ذخایر را فراهم کند. این‌گونه پول از هیچ خلق می‌شود. اینکه چرا بانک چنین قدرتی دارد به ماهیت بدهی بودن پول و جایگاه بانک در هرم پولی مربوط می‌شود که بر فراز بخش حقیقی و زیر نظر بانک مرکزی، چنین اقتدار و امکانی دارد.

برای فهم خلق پول در سیستم بانکی و نحوه عملکرد بانک‌ها در قالب حسابداری دوپل، یک مثال فرضی از مبادله در دنیای حقیقی اقتصاد را بررسی می‌کنیم. فرض کنید یک خریدار داریم و یک فروشنده و این دو وارد یک معامله می‌شوند. فرض کنید همه عوامل اقتصادی ترازنامه خاص خودشان را دارند که بر مبنای حسابداری دوپل عمل می‌کند. کالا در بخش دارایی ترازنامه فروشنده ثبت است، ولی خریدار پول نقد برای خرید ندارد، لذا به بانک مراجعه می‌کند و بانک تقاضای وام را اجابت می‌کند. بانک هم‌زمان سپرده / وام ایجاد می‌کند و بر مبنای حسابداری دوپل، سپرده ایجادشده در بخش بدهی و وام در بخش دارایی ترازنامه بانک ثبت می‌شود.

هم‌زمان در ترازنامه بخش خصوصی دو اتفاق می‌افتد: همین‌که خریدار وام گرفت در قسمت دارایی ترازنامه‌اش، سپرده و در قسمت بدهی ترازنامه‌اش، وام ثبت می‌شود. وقتی خریدار کالا را خرید، در قسمت دارایی ترازنامه‌اش به جای وام، کالا قرار می‌گیرد. در این هنگام در ترازنامه فروشنده نیز در قسمت دارایی به جای کالا، سپرده بانکی قرار می‌گیرد. در اینجا یک مقدار پول از پیش موجود نداریم که نقش واسطه مبادله را بازی کند، بلکه این بانک با اعتبار ایجادشده توسط خودش که قبل از انجام معامله وجود نداشت این واسطگی را انجام می‌دهد. در واقع این قدرت خرید یا پول، از قبل وجود نداشته و ایجاد شده است. بنابراین بانک واسطه بین پس‌اندازکننده و سرمایه‌گذار برای انتقال پول از قبل موجود از یکی به دیگری نیست.

از طرفی پولی که خلق شد چه در بانک بماند؛ یعنی فروشنده نیز اعتبار دریافتی در قالب وام را در همان بانک سپرده کند، یا به بانک دیگری منتقل شود، طبق اصل ذخیره جزئی و ضریب فزاینده پولی، چندین برابر همان پول در سیستم بانکی خلق می‌شود. تنها مانع در برابر خلق پول، نرخ ذخیره قانونی بانک مرکزی است. معمولاً ما یک سیستم بانکی متشکل از بانک‌های رقیب داریم و این سپرده خریدار ممکن است از بانک خارج و به بانک دیگر وارد شود. لذا بانک مجبور به ذخیره‌گیری می‌شود و برای این کار به بازار بین بانکی یا بانک مرکزی مراجعه می‌کند. لذا عملاً نرخ ذخیره قانونی نیز مانعی برای خلق پول نیست. در واقع ترازنامه بانک باید با ترازنامه بانک

مرکزی در هرم پولی در تعادل باشد. به همین دلیل است که بازار بین بانکی و پنجره تنزیل وجود دارد که در آن بانک مرکزی به عنوان آخرین وام‌دهنده برای بانک‌ها عمل می‌کند.

بنابراین علی‌الاصول بانک‌ها واسطه و وجه نیستند که این واسطگی را از طریق قراردادی بین سپرده‌گذار و وام‌گیرنده اجرایی کنند. لذا نوع قراردادی که بانک با وام‌گیرنده وضع می‌کند، ربطی به قرض‌دهنده ندارد و بر عکس، نوع قراردادی که بانک با قرض‌دهنده وضع می‌کند، ربطی به وام‌گیرنده ندارد. بانک یک سازمان است که افراد با انگیزه سپرده‌گذاری یا وام گرفتن به آن مراجعه می‌کنند. به همین دلیل اسلامی کردن عقود بانک برای حذف نرخ بهره (ربا) بی‌معناست.

در بانکداری متعارف، بانک واسطه خرید و فروش ریسک است. بنابراین اگرچه به نوعی بانک به واسطه تأمین اعتبار، واسطه تأمین مالی معاملات است، ولی واسطه عقد قرض بین افراد نیست؛ یعنی تمامی عقود که در بانکداری متعارف یا اسلامی وضع می‌شود دو طرف دارد نه سه طرف؛ بانک و وام‌گیرنده یا بانک و سپرده‌گذار. وقتی قرارداد بین بانک و سپرده‌گذار / وام‌گیرنده از یکدیگر مجزاست و مقدار سود معین در آن ذکر شده، دیگر چه فرقی می‌کند که این عقد چه اسمی داشته باشد. در این عقود قرض‌دهنده‌ای که قرار بود در سود / زیان شریک باشد غایب است.

۶. هرم پولی (بدهی) و ماهیت نرخ بهره

برای فهم ماهیت سیستمی نرخ بهره باز هم باید به مفهوم هرم پولی (بدهی) رجوع کنیم. از نظر مهرینگ (۲۰۱۲)، هرم پولی یک سیستم است دارای یک منطق درونی که عملکرد درونی و دینامیک آن در طول زمان را تعیین می‌کند. هر سطحی از این هرم، نهادها و بازارسازهای مختص به خودش دارد که امکان تبدیل پول به اعتبار را فراهم می‌کند. این بازارسازان را می‌توان مثل معامله‌گران اوراق بهادار دانست که آماده خرید و فروش اوراق بهادار در یک نرخ مشخص خرید و فروش یا اسپرید خرید - فروش (Selling-buying spread) هستند. بانک‌ها در سطح دوم را نیز می‌توان نوع خاصی از این معامله‌گران اوراق بهادار تلقی کرد که آماده خرید و فروش سپرده (deposit) در مقابل پول یا ارز رایج (currency) هستند. بر همین مبنا بانک مرکزی نیز آماده خرید و فروش پول (ارز رایج) بر مبنای طلا یا یک ارز قوی‌تر (مثل دلار) است. نرخ تبدیل پول به بدهی یا بر عکس کل زنجیره بدهی را در این هرم در تعادل قرار می‌دهد. در این هرم از بالا به پایین، قیمت تبدیل طلا (ارز خارجی) به ارز رایج (پول) پر قدرت) برابر است با نرخ ارز، قیمت تبدیل پول به سپرده بانکی برابر است با نرخ بهره بین بانکی، و قیمت تبدیل سپرده به اوراق بهادار برابر است با نرخ بهره (مهرینگ، ۲۰۱۲).

بنابراین نرخ ارز یا انواع نرخ بهره رابطه کمی بین لایه‌های مختلف این هرم پولی (بدهی) است که با تبدیل پول با درجه متفاوتی از اعتبار، آن را در تعادل نگه می‌دارد تا دو اصل کمیایی و کشش برقرار باشد، یعنی نرخ بهره یک ویژگی سیستمی در اقتصادی است که بر مبنای بدهی تأمین مالی می‌شود. در اقتصاد معیشتی، نرخ بهره مفهوم بسیار

محدودی داشت و علی‌الاصول مفهومی خرد بود که رابطه مالی بین دو فرد مشخص را نشان می‌داد. در اقتصاد مدرن نرخ بهره مفهومی کلان است که بدون آن هرم پولی (بدهی) و سیستم بانکی از هم می‌پاشد. با حرکت به سمت رأس هرم پولی، اصل کمیابی باعث ایجاد دیسپیلین و نظم در سیستم پولی می‌شود تا پول بیش از حد تولید نشود. با حرکت به سمت قاعده هرم، با بسط اعتبار، نقدینگی لازم برای اقتصاد فراهم می‌شود. لذا در این سیستم نرخ‌های تبدیل بین لایه‌های هرم از جمله نرخ بهره مثل یک پیچ تنظیم عمل می‌کند تا این هرم پولی (بدهی) متناسب با نیاز اقتصاد به نقدینگی، در قاعده هرم قبض و بسط یابد.

در بانکداری اسلامی برای حذف ربا، شکل عقود در سیستم بانکی تغییر می‌کند و به جای نرخ بهره نرخ سود علی‌الحساب یا کارمزد در متن قید می‌شود، ولی به دلیل ماهیت پول و بانک، تغییر اسمی در عقود در ماهیت پول و نرخ بهره بانکی تغییری ایجاد نمی‌کند. وقتی قسمت اعظم پول در سیستم بانکی خلق می‌شود، آنچه از نرخ بهره مهم‌تر است مالکیت بر این پول است. در این سیستم نرخ بهره اضافه دریافت یک فرد از فرد دیگر نیست، بلکه رانتی (بهره مالکانه‌ای) است که مالکان این پول جدید؛ یعنی حاکمیت یا دولت در رأس هرم و صاحبان سیستم بانکی در سطح پایین‌تر از جامعه یا بخش واقعی اقتصاد طلب می‌کنند.

در نگاه نئوکلاسیکی تصور بر این است که تعادل بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در بازاری به نام بازار سرمایه یا وجوه وام دادنی (Loanable fund) است که در یک نرخ بهره تعادلی تسویه می‌شود و نیازی به بانک نیست. منشأ عرضه سرمایه، پس‌انداز و محل مصرف سرمایه در سرمایه‌گذاری در بخش واقعی است. همان‌طور که کینز نیز می‌گوید این روایت نئوکلاسیکی از بازار سرمایه اشتباه است؛ چراکه این بازار در واقع بازار کالای سرمایه‌ای یا سرمایه‌گذاری است و عوامل تعیین‌کننده پس‌انداز و سرمایه‌گذاری یا عوامل مؤثر بر انگیزش دو گروه پس‌اندازکننده و سرمایه‌گذار از عوامل متفاوتی غیر از نرخ بهره متأثرند. لذا در اقتصاد مدرن، نرخ بهره در بازار پول یعنی در همان بخش اسمی تعیین می‌شود. این مهم را اولین بار کینز متوجه شد که نه تعادل بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری اقتصاد، بلکه تقاضای نقدینگی و عرضه پول است که در بازار پول نرخ بهره اسمی را تعیین می‌کند. نکته مهم در اینجا این است که علی‌الاصول کاری که بانک‌ها انجام می‌دهند با توجه به این حسابداری دوپل دیگر مستقیماً ربطی به دنیای کالایی و روابط خرد بین افراد ندارد؛ چراکه بانک می‌تواند مستقلاً بدون سپرده‌گیری وام بدهد، لذا مفهوم خلق درون‌زای پول معنا می‌یابد.

بنابراین پول شیء از پیش موجود نیست که کنز آن به معنای احتکار باشد و وام دادن آن به معنای گردش سرمایه. پول نشان‌دهنده بدهی افراد به یکدیگر است که در اینجا به واسطه بانک و از طریق خلق پول صورت می‌گیرد. دیگر صاحب پول به معنای پس‌اندازکننده بی‌معناست، بلکه صاحب پول کسی است که با توجه به شرایط اقتصاد قدرت کنترل پول در بانک را دارد. پول تا جایی که کنز می‌شود و نقدینگی دارد پول است و هرگاه در فرایند جهان

کالایی وارد شد سرمایه است، ولی هیچ‌گاه کالا نیست، بلکه عامل حرکت کالا است. حال جایگاه نرخ بهره کجاست؟ ابزاری برای تنظیم قبض و بسط پول در قاعدهٔ هرم پولی و هماهنگ کردن بانک‌ها در سیستم بانکی در حال رقابت برای تراز کردن ترازنامه‌هایشان. بنابراین نرخ بهره در سیستم پولی مدرن یک پیچ تنظیم است نه به روایت نئوکلاسیک‌ها عامل تنظیم بین زمانی مصرف و سرمایه‌گذاری در بازار سرمایه یا نتیجهٔ رجحان زمانی بین مصرف حال و آینده. نرخ بهره به یک پارامتر تنظیم‌گر مقام پولی (بانک مرکزی) در اقتصاد کلان تبدیل می‌شود و امکان خرید ریسک بخش واقعی توسط سیستم بانکی را فراهم می‌کند.

عقود اسلامی اگر واقعاً بخواهد اجرا شود، بازار سرمایه‌گذاری خواهیم داشت نه بازار پول. در این صورت دیگر نرخ بهره وجود ندارد، بلکه مفهوم سود وجود دارد و قرض‌دهنده در ریسک مشارکت می‌کند. در بانکداری متعارف، بانک تحت هر نوع قراردادی وام دهد در اصل ماجرا تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ چراکه فرایند وام‌دهی از طریق خلق بدهی در سیستم بانکی همچنان در جریان است. این‌گونه نیست که اگر عقود، اسلامی شود این فرایند تغییر کند. در واقع این عقود وقتی می‌تواند کارکرد عقود اسلامی را داشته باشد که در بخش واقعی اقتصاد بین دو نفر انجام شود و از نوع مشارکت و تسهیم سود باشد، ولی در بانکداری متعارف این خلق پول / بدهی است که دو طرف ترازنامه را هم‌تراز می‌کند نه آورده پس‌اندازکننده.

بنابراین از نظر هستی‌شناختی پول نه یک شیء، که یک رابطهٔ اجتماعی است. این رابطهٔ اجتماعی از نوع اعتبار / بدهی است که بین عوامل اقتصادی در یک هرم بدهی به‌وجود می‌آید، ولی تعیین آن در ترازنامه است؛ یعنی پول چیزی جز اعداد ثبتی در ترازنامه نیست که بیانگر بدهی بخشی از جامعه به بخش دیگر است. در این هرم، در بالاترین سطح، بانک مرکزی، سپس سیستم بانکی و در نهایت بخش مالی غیر بانکی (بازار سرمایه) قرار دارد. ماهیت پول (بدهی) در هر سطح به ترتیب شامل طلا (ارز ذخیره)، پول پر قدرت یا پول رایج، سپردهٔ بانکی و در نهایت اوراق بهادار می‌باشد، یعنی سطوح پایین هرم از سطوح بالا اعتبار می‌گیرند، ولی بر عکس آن ممکن نیست. رابطهٔ بین این سطوح به ترتیب با نرخ ارز، نرخ بهرهٔ بین بانکی و در نهایت نرخ بهرهٔ اسمی مشخص می‌شود. نرخ بهرهٔ اسمی امری سیستمی برای بر پای این هرم است و طبق نظریهٔ فیشر، نرخ بهرهٔ واقعی هم از تفاضل این نرخ اسمی با تورم به‌دست می‌آید. لذا چیزی به عنوان نرخ بهرهٔ واقعی (یا طبیعی) در سطح خرد دیگر معنا ندارد. تورم ناشی از بسط این هرم نسبت به اندازهٔ دنیای کالایی (واقعی) است و نرخ بهرهٔ اسمی، نرخ تنزیل بین زمانی در عرض هرم (هر سطح) یا نرخ تبدیل پول به اعتبار در طول هرم (بین سطوح) است.

۷. پول طلا

عده‌ای در این فکر هستند که با معرفی پول طلا به عنوان یک پول اسلامی می‌توان از این سیستم خارج شد. با توضیحاتی که دادیم این ممکن نیست؛ چراکه اصولاً پول مدرن کالا نیست و نمی‌تواند باشد. اما همان‌طور که اشاره

شد در یک اقتصاد پولی مدرن، پول به شکل اعتبار در یک هرم بدهی تعریف می‌شود. در این هرم بدهی، پول دو ویژگی باید داشته باشد: کمیابی و کشش‌پذیری (مهرینگ، ۲۰۱۲). از نظر مهرینگ در هرم پولی هر عامل در هر سطحی که قرار دارد، می‌تواند مقدار پول در سطح پایین‌تر را تغییر دهد، ولی عکس آن ممکن نیست و این امکان کمیابی پول را فراهم می‌کند. مثلاً بانک امکان خلق پول پر قدرت ندارد و لذا بانک مرکزی از این طریق می‌تواند سیستم بانکی را کنترل کند. لذا اصل کمیابی برای پول امکان‌پذیر می‌شود. ولی همین بانک امکان خلق اعتبار در سطح خود یا سطوح پایین‌تر (بخش مالی غیر بانکی / بنگاه / خانوار) را دارد و از این طریق باعث بسط پول / اعتبار می‌شود و نقدینگی مورد نیاز اقتصاد را فراهم می‌کند. لذا اصل کشش‌پذیری هم برقرار می‌شود. حال تصور کنید پول تبدیل به یک کالا مثل طلا شود؛ اصل کمیابی برقرار است، ولی دیگر اصل کشش‌پذیری برقرار نیست و اقتصاد با کمبود نقدینگی مواجه می‌شود؛ چراکه عرضه طلا محدود است.

نتیجه‌گیری

موضوع پول و مسائل مرتبط با آن از جمله پیچیده‌ترین مسائل مربوط به علم اقتصاد است. مکاتب با نظریات متعارض در حوزه اقتصاد پولی شاهی بر این مدعاست. در این میان دو رویکرد متعارض به ماهیت پول، یعنی پول کالایی و پول اعتباری و دو مکتب فلزگرا در برابر فرمان‌گرا قابل تشخیص است. اقتصاد اسلامی به عنوان یک گفتمان نوپا نیز به نوبه خود به موضوع پول پرداخته است. با این وجود با مسائل حل‌ناشده زیادی از جمله مسئله حذف نرخ بهره (ربا)، اسلامی کردن بانک‌ها و خلق پول در سیستم پولی مدرن، روبه‌رو بوده است. لاینحل ماندن تئوریک این مسائل در حوزه اقتصاد اسلامی به‌واسطه خطاهای هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه‌ای بوده است که مدعیان اقتصاد اسلامی به آن توجه نداشته‌اند. محل رجوع آنها یا فقه‌الاقتصاد بوده یا اقتصاد نئوکلاسیکی و جریان غالب. هستی‌شناسی خاص اقتصاد متعارف (نئوکلاسیکی) درک درستی از ماهیت پول در اختیار نمی‌گذارد. همچنین مسائل بفرنج و بعضاً حل‌نشده‌ای، مثل مسئله ادغام نظریه پولی در نظریه ارزش، در اقتصاد نئوکلاسیکی وجود دارد که صورت‌بندی نئوکلاسیکی از اقتصاد پولی اسلامی را با چالش مواجه می‌کند. از سویی متافیزیک ارسطویی حاکم بر فقه‌الاقتصاد نیز امکان استفاده از مقولات اقتصاد مدرن را نمی‌دهد.

به عنوان مثال مسئله مثلی - قیمی و مسئله مرتبط با آن یعنی مسئله ربا (نرخ بهره) در اقتصاد اسلامی به دو دلیل قابل حل نبوده است: نخست اینکه تعیین «مثل» پول، مستلزم داشتن نظریه ارزش و ادغام آن در نظریه پولی است تا ارزش پول به‌طور نظری قابل تعیین باشد، ولی واقعیت این است که این مسئله حتی در اقتصاد متعارف هم راه‌حل نیافته است، به طریق اولی در اقتصاد اسلامی که حاصل اسلامی کردن اقتصاد متعارف است نیز پاسخ نمی‌یابد؛ دوم اینکه علی‌الاصول آن گفتمانی که در آن با روش فقه‌الاقتصاد به مسائل نگریسته می‌شود، دچار یک خلط روش‌شناسانه است؛ یعنی خواسته با استفاده از مقولات ارسطویی مثل جوهر - عرض به تحلیل بپردازد. درحالی که در علم مدرن از این مقولات استفاده نمی‌شود و مفاهیمی مثل سوژه - ابژه جایگزین آن شده‌اند که معرفت‌شناسی علم را متفاوت کرده است.

از سویی ماهیت پول در اقتصاد مدرن تغییر کرده است. پول به مانند اقتصاد معیشتی نمی‌تواند به عنوان کالا مد نظر قرار بگیرد، بلکه پول در اقتصاد مدرن با تبدیل شدن به اعتبار / بدهی و عملکردش به عنوان سرمایه مالی اساس تولید و مبادله را رقم می‌زند. در این میان بحث بانکداری مدرن، خلق پول و کارکرد بهره در سطح کلان، سیستم جدیدی از پول را ایجاد کرده است که استفاده از مقولات اقتصادی یک اقتصاد کالایی رهنز ذهن خواهد بود. پول در اقتصاد مدرن از جنس اعتبار و با ماهیت بدهی است. در اقتصاد مدرن با ظهور شبکه بانکی و در رأس آن بانک مرکزی، سیستم پولی به شکل یک هرم بدهی نمایان می‌شود که در رأس آن بانک مرکزی به عنوان آخرین وام‌دهنده ظاهر می‌شود تا در شرایط بحرانی این سیستم را نجات دهد و در شرایط عادی آن را تنظیم کند. نرخ بهره (ربا) نتیجه طبیعی ساختار هرمی بدهی (پول) و ابزاری برای تنظیم این سیستم است و خلق پول روشی برای تداوم رشد در این سیستم و یا نجات آن در شرایط رکودی و بحرانی است. پول کالا نیست و نرخ بهره، ربا به مفهوم سنتی‌اش نیست. البته این به آن معنا نیست که نرخ بهره همان کارکردهای استثمارگرانه و ضداجتماعی را ندارد، بلکه علی‌الاصول ماهیت متفاوتی پیدا کرده است. در واقع با هستی‌شناسی جدید پول که مبتنی بر خلق بدهی است، نرخ بهره نیز تعریف و کارکرد متفاوتی از نوع سنتی‌اش، یعنی ربا پیدا کرده است. لذا نظریه پردازان اقتصاد اسلامی باید به این تغییر ماهیت پول و نرخ بهره که بیش از پیش مفهومی سیستمی یافته است، در طراحی سیستم‌های پولی و مالی توجه داشته باشند. بنابراین اقتصاد اسلامی باید بر مبنای هستی‌شناسی جدید پول و متافیزیک مدرن حاکم بر علم اقتصاد، روش‌شناسی متفاوتی را در پرداختن به موضوع پول و مسائل مرتبط با آن مد نظر قرار دهد.

منابع

- ابوالحسنی هستیانی، علی اصغر و دیگران (۱۳۹۱). چیستی پول در اقتصاد اسلامی. *اقتصاد اسلامی*، ۱۲(۴۸)، ۷۷-۱۰۶.
- ارسطو (۱۳۷۷). *اخلاق نیکوماخوس*. تهران: طرح نو.
- توسلی، محمداسماعیل (۱۳۹۴). *تحلیل ماهیت پول و بنیان‌های اعمال سیاست پولی در اقتصاد اسلامی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- داوودی، پرویز و دیگران (۱۳۸۷). *پول در اقتصاد اسلامی*. تهران: سمت.
- رجائی، سیدمحمدکاظم (۱۳۹۸). *ماهیت بهره و کارایی اقتصادی آن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- رهر، مهدی و خطیبی، منیره (۱۳۹۶). *ماهیت پول از منظر فقه اسلامی، فقه مقارن*، ۵(۹)، ۳۹-۵.
- سبحانی، حسن و درودیان، حسین (۱۳۹۴). *ارزیابی انتقادی رویکردهای موجود در هستی‌شناسی پول؛ ارائه تفسیری بدیل*. *اقتصاد اسلامی*، ۱۵(۵۷)، ۱۱۳-۱۳۶.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۸۹). *بانک بدون ربا*. ترجمه مرتضی زنجانی (شریعتمدار). تهران: فرهنگ سبز.
- نعمتی، علی و دیگران (۱۳۹۹). *جبران کاهش ارزش پول اعتباری و دوگان مثلی - قیمی*؛ نگرشی موضوع‌شناسانه. *فصلنامه مطالعات اقتصاد اسلامی*، ۱۳(۱)، ۸۵-۱۱۶.
- Bell, S. (2001). The Role of the State and the Hierarchy of Money. *Cambridge Journal of Economics*, 25, 149-163.
- Fisher, I. (1971). *The Purchasing Power of Money: Its Determination and Relation to Credit, interest and crises*. New York, Macmillan.
- Foley, D. (1987). Money in economic activity. in Eatwell, J., Milgate, M. and Newman, P. (eds). *The New Palgrave: Money*. New York and London: W. W. Norton.
- Innes, A. M. (2004). What is Money?, in L. R. Wray (ed.), *Credit and State Theories of Money*. Cheltenham: Edward Elgar.
- Mehrling, Perry (2012). The Inherent Hierarchy of Money. In *Festschrift for DuncanFoley*. New York: NY.
- Menger, k. (1892). On the Origin of Money. *Economic Journal*, 2 (6), 239-255.
- Werner, R. (2014). Can banks individually create money out of nothing – The Theories and the Empirical Evidence. *International Review of Financial Analysis*.